**جلسه145-149**

# مقام دوم: بیان مقتضای قاعده از حیث لزوم و جوازعقود

در مقام دوم نیز مثل مقام اول، هم باید به ملاحظه دلیل اجتهادی و هم به ملاحظه اصل عملی، مقتضای قواعد در فرض شک در لزوم و جواز قراردادها را مورد بحث قرار دهیم.

## موضع اول: مقتضای ادله اجتهادیه

اگر شک کنیم در عقدی که آیا عقد لازم است یعنی هیچ یک از طرفین بدون اجازه دیگری نمیتواند عقد را از بین ببرد، یا جائز است و طرفین می توانند بدون اجازه دیگری عقد را فسخ کنند، به ادله ای تمسک شده که قاعده و حکم اولی این است که عقد لازم باشد. از این قاعده عام، تعبیر به اصاله اللزوم می شود.

شش دلیلی که در مقام اول به عنوان دلیل بر اصل صحت عقود مطرح شد، در این جا هم مورد بحث قرار می گیرد. علاوه بر آن شش دلیل، دو دلیل دیگر به عنوان دلیل اجتهادی محل بحث قرار می گیرد. یکی روایات «لایحل مال امریء مسلم الا بطیب نفسه» و دوم روایات خیار مجلس است یعنی فقره «اذا افترقا وجب البیع»

به همان ترتیبی که در مقام اول بحث کردیم، وارد بحث می شویم. لذا دليل اول آیه شریفه اوفوا بالعقود است.

### دلیل اول: آیه اوفوا بالعقود

برای استدلال به این آیه بر اصل لزوم، تقریب های متعددی وجود دارد. حاصل برخی تقریبات، دلالت آیه شریفه بر اصالة اللزوم به دلالت مطابقی است و حاصل برخی تقریبات، دلالت آیه بر اصالة اللزوم به دلالت التزامی است.

تقریبات استدلال به آیه شریفه برای اثبات اصاله اللزوم:

#### تقریب اول (مرحوم شیخ)

آیه شریفه بالمطابقه دلالت بر وجوب وفاء به عقد تکلیفا دارد و این وجوب تکلیفی، ملازمه دارد با لزوم عقد و بطلان و عدم نفوذ فسخ. بیان ملازمه در کلام ایشان در ابتداء بحث خیارات[[1]](#footnote-1) این است که:

آیه شریفه دلالت بر وجوب وفاء به هر عقدی دارد. مراد از عقد، یا مطلق عهد است کما این که در صحیحه ابن سنان تفسیر به عهد شد، یا این که مراد ما یسمّی بالعقد لغهً و عرفاً است. مراد از وفاء به عقد هم عمل به آن چه عقد فی نفسه اقتضاء دارد است، همانطور که وفاء به نذر به معنای عمل به مقتضای نذر است. بنابراین وقتی مدلول عقد تملیک عین به طرف مقابل بود، وفاء به عقد یعنی عمل کردن به مقتضای تملیک. عمل به مقتضای تملیک، این است که آثار ملکیت شخص بر مال را بار کند، ودراينصورت اگر شخص ديگر مال را بدون رضایت او از وی بگیرد، این عمل، نقض مقتضای عقد و خلاف وفاء به عقد است. پس آیه دلالت می کند بر وجوب ترتیب اثر به عقد و حرمت نقض عقد، و یکی از اموری که مصداق نقض حساب می شود، تصرفات بعد از فسخ در ملک طرف مقابل بدون رضایت اوست، مثل تصرف بائع در مبیع بدون اجازه مشتری. وقتی این مطلب به دلالت مطابقی از آیه استفاده شد، لازمه عدم جواز تصرف در مال بدون رضایت طرف مقابل، این است که فسخ کالعدم باشد و فسخ ممضاة نباشد. لذا تعبیر مرحوم شیخ این است که:

«و المراد بوجوب الوفاء: العمل بما اقتضاه العقد في نفسه بحسب دلالته اللفظيّة، نظير الوفاء بالنذر، فإذا دلّ العقد مثلًا على تمليك العاقد ماله من غيره وجب العمل بما يقتضيه التمليك من ترتيب آثار ملكيّة ذلك الغير له، فأخذه من يده بغير رضاه و التصرّف فيه كذلك نقضٌ لمقتضى ذلك العهد، فهو حرام. فإذا حرم بإطلاق الآية جميع ما يكون نقضاً لمضمون العقد و منها التصرّفات الواقعة بعد فسخ المتصرّف من دون رضا صاحبه كان هذا لازماً مساوياً للزوم العقد و عدم انفساخه بمجرّد فسخ أحدهما، فيستدلّ بالحكم التكليفي على الحكم الوضعي أعني فساد الفسخ من أحدهما بغير رضا الآخر، و هو معنى اللزوم[[2]](#footnote-2)»

به حسب بعضی نسخ که در حاشیه مکاسب آمده است، اساسا حکم وضعی حقیقتی ندارد جز این که انتزاع می شود از حکم تکلیفی:

«بل قد حُقِّق في الأُصول: أن لا معنى للحكم الوضعي إلّا ما انتزع من الحكم التكليفي».

#### تقریب دوم (آقای خوئی)

ادعای مرحوم آقای خوئی این است که آیه شریفه بالمطابقه دلالت بر لزوم وضعی عقد دارد نه این که بالالتزام و به تبع حکم تکلیفی، استفاده لزوم شود[[3]](#footnote-3). ایشان فرموده است:

وفاء عبارت است از انهاء و اتمام شیء لذا درهم وافی به معنای درهم تمام است. عقد نیز به معنای معاقده و معاهده است. پس معنای امر به وفاء این است که بر مکلفین واجب است قراردادها و عقود را اتمام کنند و نقض نکنند. ظاهر اولی آیه شریفه، وجوب تکلیفی اتمام عقد و عدم جواز تکلیفی نقض و فسخ عقد است. اما از آن جایی که قطعا فسخ عقد بنفسه از محرمات شریعت و امور مبغوضه نیست، به خاطر عدم تحقق حرمت تکلیفی باید آیه شریفه را حمل کنیم بر این که ارشاد به عدم تاثیر فسخ است. نظیر نهی حائض از صلات که چون متوقع از این عبادت امر داشتن است، بر اساس این توقع نهی حمل می شود بر ارشاد به عدم مشروعیت، همانطور که در مباحث قبلی در اوامر و نواهی متعلق به معاملات یا عبادات بیان شد. در مانحن فیه هم به خاطر قرینه خارجی، رفع ید از ظهور در حکم مولوی شده و حمل بر ارشاد میشود، و قرینه خارجیه این است که فسخ مورد نهی در آیه شریفه فی نفسه از محرمات شریعت نیست. لذا ایشان فرموده آیه ابتداءً و بالمطابقه دلالت بر لزوم عقد میکند، و احتیاجی به راه مرحوم شیخ (تلازم حکم وضعی با تکلیفی یا انتزاع حکم وضعی از آن) نداریم.

#### تقریب سوم (مرحوم امام)

مراد از عقد مطلق عهد است و علاوه بر عقود متعارفه، التزامات و عهود یک طرفه را هم شامل میشود. ظاهر وفاء به عقد، عمل به مقتضای عقد است وافیا و تماما و کاملا، همانطور که به ملاحظه موارد استعمال کلمه وفاء مثل وفاء به نذر و یمین فهمیده میشود. هرچند ظاهر اولی آیه شریفه وجوب تکلیفی است، اما به خاطر قرینه خارجیه باید بگوییم مراد لزوم عقد وضعا است به همان معنایی که نزد عقلاء ثابت است. زیرا اگر در آیه شریفه وفاء به عقد شرعا واجب باشد، لازمه مطلب این است که بعد از تحقق بیع، دو تکلیف ثابت شود یکی وجوب وفاء به عقد، و دیگری حرمت حبس و غصب مال مشتری (ثمن شخصی) یا وجوب اداء دین (در جایی که ثمن کلی باشد). وجود دو تکلیف در مثل بیع و سایر عقود، قابل التزام نیست.

حل مطلب به این است که یا بگوییم اوفوا بالعقود همه عقود متعارفه را شامل شده و از ظهور آن در وجوب تکلیفی شرعی رفع ید کنیم و آن را حمل بر لزوم وضعی کنیم، یا این که بگوییم آیه دلالت بر وجوب شرعی دارد و به خاطر عدم التزام به دو وجوب، آن را مختص به عقود عهدیه کنیم که فقط متضمن تعهد هستند مثل عقد الولایه یعنی بگوییم شامل عقود متعارفه نمیشود. با توجه به این که اصحاب خلفاً عن سلف به آیه شریفه برای عقود متعارفه تمسک کرده اند و آیه را مختص به عقود عهدیه نکرده اند و روایت ابن سنان هم دلالت بر اختصاص ندارد، ملتزم می شویم به این که آیه شریفه دلالت بر لزوم وضعی که عند العقلاء ثابت است می کند[[4]](#footnote-4).

حاصل این تقریب، دلالت مطابقی آیه شریفه بر لزوم معاملات است.

#### تقریب چهارم (مرحوم امام)

تقریب دوم مرحوم امام برای استدلال به آیه شریفه این است که هرچند امر و نهی به ظهور اولی دلالت بر وجوب و حرمت شرعی دارند (البته دلالت لفظیه نیست و از باب ظهور حال و مقام است) اما این جا قرینه خارجیه برخلاف این ظهور وجود دارد. در جایی که از نظر عقلائی، حکم ثابت در بین حکم وضعی باشد، خطاب شرعی صادره هم حمل می شود بر همانی که مرتکز عند العقلاء است. مثلا نزد عقلاء خبر ثقه حجیت دارد و در ارتکاز عقلاء آن چه ثابت است حجیت خبر ثقه است به معنای منجز و معذر بودن آن و همچنین ظهورات نزد عقلاء حجیت دارد. اگر خطابی از شارع صادر شود ولو به عنوان وجوب عمل به خبر ثقه باشد یا ظهورات، اما با توجه به مرتکز عند العقلاء حمل میشود بر امضاء طریقه عقلائیه که همان حجیت خبر ثقه است. در مانحن فیه لزوم عقود، مرتکز عند العقلاء و شائع و ظاهر نزد آنهاست، و با توجه به رسوخ لزوم وضعی عقود در نظر عقلاء، خطاب اوفوا ناظر به همانی است که نزد عقلاء شائع است.

«بل الإنصاف: عدم ظهورها فيه، بعد كون لزوم الوفاء بالعقود و العهود عقلائيّاً، شائعاً بين جميع الطوائف، ظاهراً لديهم، و في مثله لا ينقدح في أذهانهم إلّا ما هو الشائع بينهم، و هو المناط في الاستظهار، و ظهور الأمر في الوجوب الشرعي ليس- كسائر الظهورات مستنداً إلى دلالة لفظيّة، بل هو كظهور الحال و المقام.و مع كون وجوبه و لزومه العقلائي مرتكزاً في الأذهان، لا يحمل الكلام إلّا على ما هو المرتكز، كالأمر بالعمل بخبر الثقة، أو الظهور اللفظي، أو غيرهما‌ ممّا هو معهود عند العرف.فالآية الكريمة تدلّ على لزوم العمل بالعقود، و لازم ذلك- بحسب الفهم العرفي أنّ العقود لازمة[[5]](#footnote-5)»

در مرحله اول باید ببینیم آیا این تقریبات فی نفسه تمام هستند و سپس برفرض تمامیت، آیا اشکال و مناقشه ای به استدلال به آیه شریفه بر اصالة اللزوم وارد است یا نه.

#### بررسی تقریب اول

تمامیت تقریب اول متوقف بر این است که اولا مفاد اولی آيه شريفه وجوب تکلیفی وفاء به عقد و حرمت تکلیفی نقض آن باشد، و ثانیا بین این حرمت تکلیفی با لزوم وضعی عقد، ملازمه وجود داشته باشد.

امر دوم (ثبوت ملازمه) قطعا صحیح است؛ زیرا اگر فسخ صحیح باشد، نباید حرمت تکلیفی وجود داشته باشد؛ چون در این صورت بائع در مال خود تصرف می کند و بعد از فسخ مبیع به ملک او برگشته است. اما امر اول هرچند به مقتضای ظهور اولی ، امر به وفاء ظاهر در وجوب تکلیفی وفاء و حرمت تکلیفی نقض عقد است، اما اگر یکی از قرائن خارجیه ای که در تقریب دوم، سوم و چهارم بيان شد تمام باشد، این ظهور از بین رفته و به قرینه خارجیه، امر به وفاء ظهور در ارشاد به عدم نفوذ فسخ پیدا می کند. پس تمامیت تقریب اول، متوقف بر این است که هیچ یک از تقریبات دیگر تمام نباشد، والا مجالی برای این تقریب باقی نمی ماند.

#### بررسی تقریب دوم

مرحوم آقای خوئی قرینه خارجیه بر رفع ید از ظهور در حکم تکلیفی را قطع به عدم حرمت نفسی نقض عقد دانستند. به نظر می رسد این مقدار کافی برای حمل آیه بر ارشاد به لزوم وضعی عقد و عدم نفوذ فسخ نیست؛ چون هر چند قطع داریم که نقض عقد از محرمات ذاتیه شریعت نیست، اما نهایتا باعث این می شود که وفاء به معنای ابقاء العقد علی حاله اعتبارا واجب تکلیفی نباشد و فسخ اعتباری عقد حرام تکلیفی نباشد. ممکن است وفاء به معنای ترتیب اثر عملی به عقد باشد یعنی بائع عملا در مالی که به مشتری داده تصرف نکند و آن را پس نگیرد. اگر مراد از وفاء این باشد، در این صورت حکم تکلیفی معقول خواهد بود چون متعلق این حکم تکلیفی، ابقاء اعتباری عقد و عدم فسخ عقد انشاءً نیست تا بگویید قابل التزام نیست، بلکه متعلق آن، عبارت است از ترتیب اثر دادن عملی به عقد که این مقدار قابل التزام است. پس بیان مرحوم آقای خوئی کافی نیست برای این که مفاد اوفوا بالعقود را حمل بر ارشاد کنیم و ممکن است متعلق حکم تکلیفی، ترتیب اثر عملی به عقد باشد.

بله ممکن است تقریب ایشان را تکمیل کرده و به بیان اضافه ای توضیح دهیم، همانطور که در سایر کلمات ایشان وجود دارد و از مثال به نهی از صلات حائض به دست می آید. ارشادی بودن مفاد آیه را به این بیان مطرح کنیم که:

ظاهر خطابات در موارد ابتلاء مکلفین، این است که در مقام حلّ مشکل مورد نظر هستند و ناظر به امر متوقع در بین هستند امضاءً و تنفیذاً و یا رداً و ردعاً. لذا به طبع اولی وقتی امر به شیء یا نهی از شیء شود، چون فی حد نفسه احتمال تساوی و مخیر بودن مکلف در فعل و ترک آن وجود دارد، طبعا نهی ظهور در تحریم تکليفی مولوی فعل و امر ظهور در وجوب تکلیفی مولوی خواهد داشت. اما اگر مورد نهی عملی باشد که فی نفسه عبادت است، با توجه به این که متوقع از این مورد نهی این است که مثل سایر عبادات امر داشته باشد و از باب مثال صلات در ايام حيض مثل صلات در ایام طهر باشد، نهی از چنین عملی ظاهر در این است که ارشاد به عدم مشروعیت عمل و امر نداشتن آن است. اگر عمل از سنخ معامله باشد از آنجایی که متوقع از معامله اثر داشتن است، نهی ظهور پیدا می کند در این که ارشاد به فساد معامله و عدم صلاحیت آن برای ترتب اثر متوقع است. در مورد اوامر و نواهی وارد بر اجزاء و شرائط نیز، با توجه به این که متوقع از تکلیف عدم تقید متعلق امر و نهی است، امر به شیء عند الاتيان به متعلق تکليف ظاهر خواهد بود در ارشاد به شرطیت شیء برای متعلق تکلیف و نهی ظاهر خواهد بود در ارشاد به مانعیت شیء برای متعلق تکلیف.

با توجه به این بیان، و با توجه به این که معنای اصلی وفاء، پایبندی به عقد و عدم نقض مفاد آن است و آن چه در مورد وفاء و نقض عقد متوقع و مورد احتیاج و ابتلاء است لزوم وضعی است نه امر تکلیفی، این امر ظهور پیدا می کند در این که ارشاد به لزوم وضعی عقد و عدم نفوذ فسخ باشد. لذا با این تکمیل، بیان مرحوم آقای خوئی تمام خواهد بود اما آن چه در کلام ایشان ذکر شده بود، کافی نبود.

#### بررسی تقریب سوم

در تقریب سوم که در کلام مرحوم امام مطرح شد، ملاحظاتی وجود دارد.

##### ملاحظه اول

ابتداء باید اصلاحی در این تقریب مرحوم امام انجام شود. ایشان فرمود اگر وجوب اوفوا بالعقود امر مولوی باشد و شامل همه عقود متعارفه شود، لازمه اش این است که دو تکلیف بعد از تحقق بیع وجود داشته باشد. این فرمایش تمام نیست؛ زیرا مجرد مولوی بودن وجوب وفاء مستلزم این محذور نیست، بلکه آن چه موجب این محذور است این است که وجوب وفاء، حکم مولوی تکلیفی باشد. اما اگر وجوب وفاء حکم ارشادی باشد و ارشاد به لزوم وضعی باشد این محذور لازم نمی آید. ارشادی بودن به این معنی، موجب این نیست که امر از مولویت خارج شود.

 توضیح این مطلب همانطور که از کلام مرحوم آقای خوئی[[6]](#footnote-6) استفاده می شود اين است که :

معنای ارشادی در مقابل مولوی، غیر از حمل بر ارشاد در مقابل حکم تکلیفی است. آن چه در مانحن فیه موجب محذور است، وجوب تکلیفی است و لذا باید حمل بر ارشاد در مقابل تکلیف شود، و این ارشاد در مقابل تکلیف، غیر از ارشاد در مقابل مولویت است. ارشادیت در مقابل مولویت به این معنی است که خطاب حمل شود بر مفاد حکم عقل مثل آیه اطیعوا زیرا در جایی که عقل حکم دارد، اعمال مولویت مجال ندارد، لذا این اوامر حمل بر ارشاد در مقابل مولوی می شود. ارشاد در این اصطلاح به این معنی است که مولی اعمال مولویت نمیکند، و در این موارد گفته می شود که خطاب ارشاد به حکم عقل است.

اما حمل امر بر ارشاد در مقابل تکلیف، منافاتی با مولویت ندارد. در این موارد که امر حمل برتکليف حمل نمی شود، از مولویت خارج نمی شود؛ چون این که عقد لازم باشد و با فسخ یک طرفه منفسخ نشود، خود حکمی مولوی است و به جعل شارع ثابت است، نه این که شارع جعلی نداشته باشد و خطاب ناظر به حکم عقل يا عقلاء باشد. لذا اگر امر اوفوا را حمل بر ارشاد کردیم، ارشاد به معنای رفع ید از ظهور امر در مولویت نیست، بلکه فقط به معنای رفع ید از ظهور امر در تکلیف است. لذا این اصلاح در تعبیرات مرحوم امام در تقریب سوم باید انجام شود.

##### ملاحظه دوم

هرچند حمل امر بر تکلیف در این موارد در عقود متداوله، موجب تحقق دو تکلیف شده و این قابل التزام نیست، اما چنین نیست که امر دائر باشد بین حفظ ظهور امر در تکلیف و اختصاص به عقود عهدیه و بین عموم عقود نسبت به عقود متداوله و رفع ید از ظهور در تکلیفی. بلکه همانطور که مرحوم آقای تبریزی در ارشاد الطالب[[7]](#footnote-7) فرموده اند و در مباحث مربوط به ماهیه العقد توضیح داده شد، عقد طبق صحیحه ابن سنان به معنای عهد است. متعلق عهد گاهی فعل مکلف است و گاهی امر وضعی و اعتباری است، لذا وفاء به حسب موارد مختلف میشود.

در عهد به فعل، وفاء عبارت است از اتیان آن فعل خارجا، و در عهد به امر وضعی مثل ملکیت، وفاء به آن عبارت است از انهاء عهد و عدم الغاء عهد یا ترتیب اثر دادن به آن امر اعتباری. لذا می توانیم ملتزم شویم که وجوب وفاء نسبت به همه اقسام عهد ثابت است، منتهی نسبت به قسم اول، وجوب وفاء تکلیفی خواهد بود و نسبت به قسم دوم که امر وضعی است، وجوب وفاء ارشاد به لزوم معامله باشد.

قبلا توضیح داده شد که این از قبیل استعمال لفظ در اکثر از معنی نیست؛ چون اراده ارشادیت و تکلیفیت از امر، از باب استعمال امر در ارشاد و تکلیف نیست. بلکه مستعمل فیه امر، شیء واحدی است که عبارت است از بعث نحو متعلق امر، و اختلاف در ارشادیت و تکلیفیت، در ناحیه غرض از بحث نحو فعل است نه در ناحیه مستعمل فیه امر. لذا با توجه به این که در آیه شریفه امر به وفاء بکلّ عقد شده و این امر نسبت به عقود و عهود، انحلالی است، نسبت به بعض عهود (مثل عهد و نذر و یمین) وجوب وفاء تکلیفی خواهد شد و نسبت به سایر موارد مثل بیع و اجاره، وجوب وفاء ارشادی خواهد بود. چنین نیست که امر دائر بین رفع ید از عموم و حفظ تکلیف و بین حفظ عموم و رفع ید از تکلیف باشد.

##### ملاحظه سوم

حتی اگر بپذیریم که امر دائر است بین ظهور امر در تکلیف و تقیید آیه به عقود عهدیه، و بین عموم عقود و رفع ید از ظهور در حکم مولوی تکلیف، چنین نیست که در این دوران بتوان عموم عقود را حفظ کرد و از ظهور در تکلیف رفع ید کرد و وجهی برای این تقدیم وجود ندارد. بلکه مقتضای صناعت در این موارد دوران، این است که ظهور فعل در تقیید مقدم است بر ظهور اطلاق متعلق. نظیر این مطلب را در مثل لاتضرب احدا گفته اند که ظهور ضرب در ضرب مولم تعارض دارد با ظهور کلمه احدا نسبت به احیاء و اموات چون این دو ظهور با هم قابل اراده نیستند، و گفته اند که متفاهم از مجموع عبارت این است که ظهورضرب در ضرب مولم، مقدم است و باعث می شود که متعلق ضرب (احدا) مقید به احیاء شود، نه این که عموم احدا تحفظ شود و ضرب حمل بر مطلق ضرب شود. ظهور فعل مقدم بر ظهور متعلق است و موجب تقیید متعلق می شود. در مانحن فیه هم ظهور فعل در تکلیف، موجب می شود که متعلق تقیید بخورد به عقود عهدیه. اما این که مرحوم امام فرمود فقهاء خلفا عن سلف به آیه شریفه برای مطلق عقود متداوله تمسک کرده اند، موجب تقدیم آن نمی شود زیرا استنباط و حدس فقهاء، حجیتی برای ما ندارد.

#### بررسی تقریب چهارم

تقریب چهارم این بود که با توجه به این که لزوم عقود متداول و شائع بین عقلاء است، خطاب اوفوا ناظر به همان امری است که شائع نزد آنهاست، یعنی لزوم وضعی عقود نه حکم تکلیفی وجوب وفاء.

این تقریب تمام به نظر می رسد، اما از نظر جوهری با تقریب دوم (مع اصلاحه) به یک امر برمیگردند. در هر دو تقریب این مطلب مشترک است که ظهور اولی در حرمت و وجوب تکلیفی شرعی، در جایی باقی می ماند که احتمال منع یا وجوب وجود داشته باشد ومتوقع در آنجا حرمت و وجوب باشد . اما در مواردی که اختیار مکلف در فعل و ترک مسلّم و قطعی است و شبهه الزام یا منع وجود ندارد، نه ظهور امر در وجوب تکلیفی و نه ظهور نهی در حرمت تکلیفی باقی نمی ماند، بلکه ظهور ثانوی برای اوامر و نواهی در ارشاد به امر وضعی صحت و فساد محقق میشود. این جهت در هر دو تقریب مشترک است.

فرق تقریب دوم و تقریب چهارم این است که در تقریب دوم ترکیز و اهتمام بر این است که در مورد فعل، احتمال الزام و تکلیف وجود ندارد و متوقع در مورد صدور خطاب، امر وضعی است لذا ظاهر خطاب این است که ناظر به همان امر متوقع است امضاءً یا ردعاً. اما در تقریب چهارم ترکیز بر این است که در موارد صدور امر و نهی، اگر در نظر عقلائی منع و الزام تکلیفی در بین نباشد بلکه نفوذ وضعی ثابت و شائع نزد عقلاء باشد، امر صادر در مورد، ظهور پیدا می کند در این که ارشاد به همانی است که نزد عقلاء ثابت است و همان را تنفیذ می کند. پس ترکیز در این تقریب، در این جهت است که ثبوت لزوم عند العقلاء موجب حمل خطاب بر ارشاد به لزوم می شود، نه این که متوقع بودن وضع دون تکلیف، موجب این حمل شود.

هر دو مطلب صحیح است و هم متوقع بودن و هم ثبوت امر وضعی عند العقلاء، موجب این ظهور ثانوی می شود. اما ممکن است گفته شود برای حمل بر ارشاد، ثبوت حکم عقلائی و احراز آن به نحو جزم لازم نیست، و همین که متوقع در مورد، امر وضعی باشد کافی است ولو عقلاء حکم به عدم نفوذ فسخ نکنند و این حکم عقلائی مسلم نباشد.

**نتیجه بحث**

از تقریبات چهارگانه مطرح شده، تقریب دوم و چهارم تمام است و می توان از آیه شریفه، قاعده کلی لزوم عقود عند الشک در لزوم و جواز را استفاده کرد.

#### دو اشکال به تقریب اول

اگر از راه سه تقریب آخر رفتیم فبها، اما اگر از تقریب اول (ملازمه بین حکم تکلیفی وضعی) که تقریب مرحوم شیخ بود پیش آمدیم، دو اشکال وجود دارد که باید دفع شود.

##### اشکال اول به تقریب اول

اشکال اول در کلمات مرحوم علامه در مختلف مطرح شده و تعبیر محقق رشتی در کتاب فقه الامامیه این است که «تبعه جلّ من تأخّر عنه.» اشکال این است که مضمون آیه شریفه وجوب وفاء به عقد است و وفاء به عقد هم یعنی عمل به مقتضای عقد. از آن جایی که عقود از جهت مقتضا دو قسم هستند و مقتضای برخی از عقود، لزوم و مقتضای برخی از عقود جواز است، آیه می فرماید در هر عقدی به مقتضای آن عقد عمل کنید. لذا اگر عقد جائز بود، باید به مقتضای عقد جائز عمل شود یعنی فقط تا زمان قبل از فسخ، آثار ملکیت مشتری بار شود، و اگر عقد لازم بود، وفاء به مقتضای عقد لازم این است که آثار ملکیت غیر، بار شود مطلقا ولو بعد الفسخ. بر اساس این اشکال، نمی توان به وسیله آیه لزوم هر عقدی را اثبات کرد؛ زیرا آیه صرفا دلالت بر عمل به مقتضای عقد دارد.

مرحوم شیخ در مکاسب از این اشکال جواب داده است و فرموده این اشکال ضعیف است. وجه ضعف این است که لزوم و جواز از مقتضیات عقد نیستند تا بر اساس آن وفاء به مقتضای عقد را تقسیم کنید، بلکه لزوم و جواز حکم شرعی عقد است، و لزوم از خود امر به وفاء استفاده می شود.

«و ممّا ذكرنا ظهر ضعف ما قيل: من أنّ معنى وجوب الوفاء بالعقد: العملُ بما يقتضيه من لزومٍ و جواز «3»، فلا يتمّ الاستدلال به على اللزوم.توضيح الضعف: أنّ اللزوم و الجواز من الأحكام الشرعيّة للعقد، و ليسا من مقتضيات العقد في نفسه مع قطع النظر عن حكم الشارع. نعم، هذا المعنى أعني: وجوب الوفاء بما يقتضيه العقد في نفسه يصير بدلالة الآية حكماً شرعيّاً للعقد، مساوياً للّزوم[[8]](#footnote-8)»

محقق رشتی کلام مرحوم شیخ را این طور توضیح داده اند:

«و أورد عليه شيخنا العلامة «قده» أن اللزوم و الجواز من الأحكام الشرعية للعقد و ليسا من مقتضيات العقد في نفسه مع قطع النظر عن حكم الشارع، بل انما هو‌ مستفاد من نفس الأمر بالوفاء على العقد، فلو أخذ في نفس العقد الذي هو موضوع الحكم يلزم الدور»

یعنی لزوم و جواز از مقتضیات عقد نیستند والا اگر داخل در متن عقد باشند دور لازم می آید. توضیح دور این است که وجوب وفاء به عقد حکمی است که بر موضوع (عقد) ثابت شده و از این وجوب وفاء به عقد، لزوم استفاده می شود، پس تحقق لزوم متوقف است بر ثبوت وجوب وفاء به عقد ب . اگر لزوم (که متوقف بر ثبوت وجوب وفاء به عقد است) در موضوع حکم که عقد است اخذ شده باشد دور لازم می آید. از طرفی لزومی که از وجوب وفاء استفاده می شود متوقف است برتماميت عقد (از باب توقف حکم بر موضوع) ، و از طرف دیگرتماميت موضوع وجوب وفاء(عقد ) متوقف بر ثبوت وجوب وفاء می شود چون لزومی که در موضوع اخذ شده \_ازاين جهت که از مقتضيات عقد حساب شده\_از وجوب وفاء بدست می آيد .

سپس فرموده:

«و بعبارة أخرى: ان اللزوم و الجواز ليسا مأخوذين في موضوع الحكم- أعني العقد- فاذا تعلق الحكم- أعني وجوب الوفاء- يصير المعنى وجوب الوفاء على مقتضى العقد و مدلوله، و مقتضى العقد و مدلوله ليس إلا الملكية و حصول النقل لمال كل منهما للآخر، فوجوب الوفاء على الملكية المدلولة للعقد عبارة عن ترتب آثار الملكية، و منها حرمة التصرف من دون رضا الأخر مطلقا، سواء كان قبل الفسخ أم بعده.[[9]](#footnote-9)»

یعنی وفاء به مدلول عقد تعلق گرفته و مدلول عقد، ملکیت است، پس وجوب وفاء به عقد، این است که آثار ملکیت بار شود. یکی از آثار ملکیت این است که بدون رضایت طرف مقابل در ملک او تصرف نشود، ولو بعد از فسخ چون این حکم اطلاق دارد.

در عباره ثالثه فرموده اند:

« و ملخص مرامه: ان العقد طبيعة واحدة و مقتضاه- أعني الملکیه- طبيعة واحدة ليس فيهما تعدد و لم يؤخذ في مهيتهما التعدد من الجواز و اللزوم حتى يتعلق الحكم بهما، بل مقتضى العموم الاحوالي في الأمر- أعني «أَوْفُوا»- و موضوعه- أعني العقود- وجوب العمل على مقتضاه على نسق واحد، و هو ترتيب آثار الملكية الذي هو مساوق للزوم، الا ما خرج بالدليل من عدم لزوم الوفاء كما في العقود الجائزة.»

یعنی مقتضای عقد، ملکیت است و تعددی در آن وجود ندارد، و لزوم و جواز در مقتضای عقد اخذ نشده است تا حکم به لزوم و جواز تعلق بگیرد. بلکه مقتضای عموم احوالی ترتیب آثار ملکیت است که این ترتیب آثار ملکیت به نحو مطلق مساوق با لزوم است.

##### اشکال دوم به تقریب اول

تمسک به آیه شریفه در موارد شک در لزوم و جواز عقد، از قبیل تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل است که جائز نیست. از کلام محقق همدانی استفاده می شود که این اشکال، از مرحوم میرزای شیرازی بزرگ است؛ زیرا ایشان تعبیر کرده است که سید مشایخنا این اشکال را در استدلال به آیه شریفه بیان کرده است. توضیح اشکال:

مفاد آیه شریفه وجوب وفاء به مقتضای عقد است، و وفاء به عقد و ترتیب آثار عقد متوقف بر این است که متعلق وفاء (عقد) باقی بماند. در فرض شک در لزوم و جواز، اگر یک طرف بدون رضایت دیگری فسخ کرد؛ شک در بقاء عقد داریم چون اگر عقد جائز باشد فسخ موثر است و عقد را از بین می برد. با توجه به این که شک در بقاء عقد داریم، تمسک به اوفوا بالعقود تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود دلیل خواهد بود؛ چون موضوع احراز نشده است.

«و حينئذ نقول: إنّ بقاء العقد الذي هو عبارة عن الالتزام و التعهّد بعد الفسخ الذي شكّ في تأثيره غير معلوم، فلا يصحّ الاستدلال بالآية لوجوب الوفاء به ‌لعدم إحراز الموضوع.[[10]](#footnote-10)»

مگر این که برای احراز موضوع، از استصحاب کمک بگیریم و بگوییم عقد قبلا وجود داشته و الان وجود آن را استصحاب می کنیم. محقق همدانی اشکال می کند:

«اللّهم إلّا أن يتمسّك بالاستصحاب لإحراز الموضوع، فيترتّب عليه الحكم بمقتضى الآية، و لكنّه بعد تسليم الاستصحاب و عدم المناقشة بما لعلّه سيجي‌ء.نقول: انّ هذا خارج عمّا نحن بصدده، أعني إثبات اللزوم بمجرّد الآية»

اشکال این است که اولا معلوم نیست این استصحاب جاری باشد؛ ثانیا این بیان خارج از مانحن فیه است چون غرض این بود که با خود آیه شریفه لزوم ثابت شود در حالی که با استصحاب و به کمک استصحاب اثبات شد.

جواب های متعددی از این اشکال دوم داده شده است:

###### جواب اول **(مرحوم میرزای شیرازی دوم )**

مرحوم میرزا فرموده است: مراد از عقد که موضوع آیه شریفه قرار گرفته، انشائی است که عاقد آن را در بدو امر انشاء کرده است و این انشاء آنی الحصول است. امور آنیه بقاء ندارند و بعد از حدوث، از بین می روند لذا در امر آنی، بقاء و ارتفاع معنی ندارد. بنابراین همان حدوث عقد در زمان اول کافی برای حکم به وجوب وفاء است حتی بقاء ، پس خود عقد فی نفسه بقاء ندارد تا اشکال تمسک به عام در شبهه مصداقیه و شک در بقاء راه داشته باشد. آیه می فرماید به مجرد این که عقد در آن اول حادث شد به آن وفاء کنید، چه فسخ مؤثر باشد در ارتفاع احکام عقد وچه مؤثر نباشد، به هر حال عقد در زمان ثانی باقی نیست[[11]](#footnote-11).

###### جواب دوم (مرحوم میرزای شیرازی)

ایشان در جواب دوم فرموده است: مراد از عقد در آیه شریفه، عقد لفظی است نه عقد انشائی. وعقد لفظی امر تدریجی الحصول است و چنین نیست که باقی باشد. بقاء عقد لفظی به عین حدوث آن، و ارتفاع آن هم به انقطاع وجود آن است. این موجود تدریجی منقطع، موضوع برای وفاء به عقد الی آخر الدهر قرار گرفته است. آن چه قابل بقاء است و به اعتبار آن عقد به لازم و جائز تقسیم می شود، اثر عقد است اعم از اثر تکلیفی یا اثروضعی (ملکیت). لذا با توجه به این که عقد که تدریجی الحصول است موضوع وجوب وفاء قرار گرفته، شک به بقاء عقد تعلق نگرفته، بلکه شک به بقاء اثر آن تعلق گرفته است. لذا اطلاق آیه اقتضاء می کند بقاء اثر را، حتی بعد از تحقق فسخی که درتأثير آن شرعا شک داريم . [[12]](#footnote-12)

حاصل دو جواب: مراد از عقد یا انشاء است که آنی الحصول است و قابلیت بقاء ندارد یا عقد لفظی است که تدریجی الحصول است. هر کدام که باشد، در ازمنه متاخر بقاء ندارد و با تمام شدن الفاظ ایجاب و قبول، منعدم شده است. وقتی عقد به این معنی شد که غیرقابل بقاء است، طبعا وفاء به عقد به این معنی است که آثار تکلیفی یا وضعی عقد باید بار شود. اما شک در لزوم و جواز به این برمیگردد که آیا آثار این عقد معدوم شده، باقی است یا باقی نیست و اطلاق آیه اقتضاء می کند که این آثار باقی است ولو یک طرف فسخ کرده باشد.

محقق اصفهانی به این دو جواب، یک مناقشه واحد کرده اند:

اعتبار نقض، نکث و نبذ نسبت به عقد و عهد و میثاق، اقتضاء می کند که یک امر موجود بالفعلی باشد که به ملاحظه آن، این تعابیر یا مقابلات آنها یعنی وفاء اطلاق شود، والا نسبت به امر معدوم معنی ندارد که گفته شود آن را نقض نکنید، ولو قبلا موجود بوده باشد. پس عنوان نقض ناظر به خود عقد است و باید خود عقد باقی باشد تا نقض و وفاء معنی داشته باشد. به عبارت دیگر مراد ایشان این است که ظاهر آیه شریفه این است که وفاء باید به عقدی شود که الان موجود است، نه عقدی که قبلا موجود بوده و الان معدوم است. لذا هر دو جواب میرزای شیرازی که مفروض در آن این است که عقد بالفعل معدوم است، برخلاف ظاهر آیه شریفه است که وجوب وفاء را متعلق به امر مفروض التحقق قرار داده است[[13]](#footnote-13). برگشت فرمایش محقق اصفهانی به مطلبی است که در کلمات مرحوم امام هم مطرح شده است که آیه شریفه می فرماید به عقود موجودتان وفاء کنید.

###### جواب سوم (مرحوم میرزای شیرازی)

هرچند مقصود از عقد، منشَأ باشد یعنی التزام مرتبط به التزام آخر و مسبب (نه انشاء و سبب)، اما در بقاء عقد، بقاء یکی از دو التزام کافی است. در فرضی که یکی از طرفین عقد را فسخ می کند، از طرف مقابل التزام ادامه دارد و بقاء یکی از التزامین کافی است در بقاء عقدی که متقوم به التزامین است. وجه کفایت، این است که آن چه در بقاء التزامین موثر است، این است که متعلق التزامین واحد باشد و ارتباط بین التزام باقی و التزام حادث صادق باشد و صادق باشد که دو التزام با هم ارتباط داشته اند.

شاهد: در موارد وصیت، موصی ایجاب وصیت را در زمان حیات خود انجام می دهد اما اگر قبول موصی له حتی بعد از موت موصی محقق شود کافی است. مصحح و موجب ارتباط، چیزی جز این نیست که ایجاب موصی به چیزی تعلق گرفته که قبول هم به آن تعلق گرفته است، پس وحدت متعلق، کافی است برای بقاء التزامین و برای تحقق ارتباط بین التزامین. مانحن فیه اولی از وصیت است؛ چون التزامین در حدوث محقق بوده اند و فقط بقاءً یکی از دو التزام از بین رفته است، پس التزامین حدوثا و بقاءً مرتبط اند برخلاف وصیت که التزام موصی له بعد از موت موصی محقق می شود.

**مناقشه محقق اصفهانی**

محقق اصفهانی: اگر قبول کردید که معاهده و معاقده متقوم به التزام طرفین است، ارتباط یک امر به امر دیگر در صورتی محقق می شود که طرفین ارتباط، در ظرف ارتباط محقق باشند، والا اگر یک طرف محقق نباشد معنی ندارد که ارتباط حاصل شود. بنابراین این که فرمودید در بقاء عقد وجود یکی از التزامین کافی است، اگرمراد اين باشد که ارتباط بین التزامین حدوثا کافی است به جواب اول و دوم برمیگردد که مناقشه آن بیان شد. اما اگر میفرمایید ارتباط حدوثی کافی نیست و نیاز به بقاء ارتباط داریم، بقاء ارتباط بین الامرین در جایی معنی دارد که دو طرف بالفعل موجود باشد، والا ارتباط امر موجود به امری که قبلا موجود بوده محال است. وحدت متعلق این معنی را اقتضاء می کند که التزامین بر شیء واحدی وارد شده اند، اما برای تحقق ارتباط بین التزامین، نیاز داریم به تحقق دو التزام در وعاء ارتباط.

اما جواب از نقض ایشان به وصیت: اولا ممکن است گفته شود که وصیت ایقاع است نه عقد، و موصی له حق ردّ دارد نه این که از باب عقد باشد و احتياج به قبول داشته باشد . ثانیا در مورد وصیت هرچند قبول در زمان بعد از ایجاب است، اما ایجاب و التزام قبلی از بین نرفته و از آن رفع ید نشده است. در بقاء ارتباط بین التزامین، تفصیل می دهیم بین جایی که ملتزم از التزام سابق خود رجوع کرده و جایی که از التزام خود رجوع نکرده ولو بعدا فوت کند، و در فرض دوم ارتباط بین التزامین حاصل میشود نه در فرض اول. لذا مانحن فیه که یکی از طرفین فسخ کرده و از التزام خود رجوع کرده است را نمی توان با وصیت مقایسه کرد و نمی توان گفت که مرتبط با التزام آخر است.

###### جواب چهارم (مرحوم میرزای شیرازی)

موضوع وجوب وفاء، عقد عرفی است و طبق نظر عرف وقتی یکی از طرفین عقد را فسخ می کند، این عقد باقی است و به مجرد رجوع یکی از طرفین از التزام خود، عقد منحل نمی شود و عقد از بین نرفته است. شک در این است که آیا این رجوع و این فسخ، موثر است یا نه. لذا آیه شریفه دلالت می کند بر وجوب ترتیب آثار عقد تکلیفا و وضعا حتی در جایی که یکی از طرفین از التزام خود رجوع کند، و این ترتیب آثار با لزوم و عدم تأثير فسخ شرعا ملازمه دارد. والا اگر فسخ موثر باشد و در عین حال طرف مقابل ملزم به وفاء به عقد باشد، معنایش این است که مالک نسبت به مال خود محجور باشد بلاسببٍ من أسباب الحجر.

به تعبیر محقق اصفهانی غیرواحد من الاعلام این جواب را مطرح کرده اند و آن را جواب صحیح می دانند. محقق اصفهانی فرموده توضیح جواب ایشان این است که مراد از عقد در آیه شریفه، عقد لفظی یا عقد انشائی نیست و همین طور مراد التزام قلبی طرفین نیست؛ چون همه این ها زائل شده اند، لذا معنی ندارد بگوییم عقد باقی است. مراد از عقد، امر معنوی است که نحو وجود اعتباری آن به کیفیتی است که در این موارد بقاء دارد و با رجوع منتفی نشده است. این جواب در کلمات مثل مرحوم امام نیز مورد قبول گرفته است.

**مناقشه**

این جواب به نظر تام نیست. هرچند ملاک در بقاء موضوع نظر عرف است اما در مورد عقد که حقیقت آن، التزام مرتبط و مشدود به التزام آخر است، این که حتی بعد از فسخ هم عقد باقی باشد (که در جواب چهارم مسلم گرفته شد) واضح نیست. وقتی حقیقت عقد عبارت بود از شدّ احد الالتزامین به التزام آخر یا ارتباط قرار معاملی به قرار آخر، این حقیقت متقوم به بقاء دو التزام و دو قرار است. معنی ندارد که با از بین رفتن یکی از التزامین، این مجموع (التزام مشدود به التزام آخر یا قرار مرتبط به قرار آخر) بقاءً موجود باشد. بله با رجوع به ارتکاز عقلائی می فهمیم که در این موارد که یکی از طرفین بدون رضایت طرف آخر عقد را فسخ می کند، عرف شخص آخر را ملزم به ترتیب اثر عقد می داند و عقد سابق را لازم الوفاء می داند و فسخ او را موثر نمی دانند، لذا خطاب اوفوا بالعقود امضاء حکم عقلاء است. اما این حکم عقلائی نه از این جهت است که عرف عقدی که سابقا محقق شده را همچنان باقی می داند ولو یکی از طرفین فسخ کرده باشد، بلکه سرّ این حکم عقلائی در امر دیگری است که آن امر در جواب محقق ایروانی و مرحوم آقای خوئی (جواب پنجم) بیان شده است:

###### جواب پنجم (مختار)

موضوع حکم در آیه شریفه، عقد مادام موجودا نیست بلکه وجود حدوثی عقد، موضوع است برای وجوب وفاء الی الابد و مستمر، نه این که وفاء به عقد دائر مدار وجود حدوثی و بقائی عقد باشد، بلکه حدوث عقد کافی است برای حدوث وفاء به عقد و بقاء آن. وقتی موضوع وجوب وفاء حدوثا و بقاءً، حدوث عقد شد، وجود این موضوع محرز است؛ چون فرض این است که عقد سابقا شکل گرفته است، لذا حکم که وجوب وفاء مستمر و الی الابد است مترتب می شود. تحقق فسخ از یکی از طرفین تاثیری در وجود موضوع ندارد و طبعا تاثیری در سقوط حکم ندارد و لذا اشکال تمسک به عام در شبهه مصداقیه مندفع می شود.

این که محقق اصفهانی در جواب اول و دوم میرزای شیرازی فرمود اعتبار عناوین نقض، نکث و نبذ، نسبت به عقد و عهد و میثاق، اقتضاء می کند اعتبار امر موجود فعلی را، و همینطور در کلام مرحوم امام بیان شده بود که ظاهر آیه اوفوا بالعقود، وفاء به عقدی است که بالفعل موجود است نه عقدی که سابقا موجود بوده است، این فرمایشات محل منع است. چنین نیست که ظاهر آیه شریفه یا ظاهر اعتبار عناوین نقض و نکث چنین اقتضائی باشد، بلکه گفته میشود مناسب با فهم عرفی و ذوق عرفی و عقلائی، این است که حدوث یک التزام و تعهد در قطعه خاص از زمان، کافی باشد برای وجوب وفاء حدوثا و بقاءً، نه این که وجوب وفاء دائر مدار بقاء التزام باشد به نحوی که به شخص بگویند تا زمانی که التزام داری به آن وفاء داشته باش. لذا مناقشه محقق اصفهانی و مرحوم امام به جواب اول و دوم مرحوم میرزا وارد نیست. بله ممکن است در این دو جواب به نحو دیگر مناقشه شود و گفته شود عنوان عقد در آیه شریفه مجرد انشاء نیست (که در جواب اول میرزا بیان شد) یا مراد عقد لفظی نیست (که در جواب دوم میرزا ادعاء شد). بلکه مراد از عقد در آیه شریفه، منشَأ و اعتبار معاملی محقق شده است نه انشاء، و به تعبیر دیگر مراد مسبب است نه سبب و عقد لفظی؛ چون آن چه صلاحیت برای وفاء، انهاء و و لزوم رعایت دارد، این معنای اعتباری محقق شده است نه سبب لفظی.

از بیان صحیح در مناقشه به جواب اول و دوم مرحوم میرزا، معلوم می شود که جواب محقق نائینی از اشکال، جواب صحیحی نیست:

###### جواب ششم (محقق نائینی)

محقق نائینی از این اشکال جوابی داده اند که بیان واضح این جواب، در تقریرات المکاسب و البیع مرحوم آملی آمده است[[14]](#footnote-14)، و اجمال آن هم در تقریرات منیه الطالب[[15]](#footnote-15) ذکر شده است. بیان واضح این جواب این است که:

اشکال تمسک به عام در شبهه مصداقیه در صورتی پیش می آید که مراد از عقد معنای اسم مصدری آن باشد، یعنی عُقده حاصله از ربط احد الالتزامین به التزام آخر؛ چون بعد از فسخِ مشکوک الصحه از احد الطرفین بقاء آن عقده مشکوک می شود و اگر فسخ موثر باشد آن عقده باقی نمی ماند. اما مراد از عقد در آیه شریفه، عقد به معنای مصدری است یعنی ما صدر عن العاقد که وجود آن فقط در حال انشاء عقد است و بقاء ندارد تا با فسخ مرتفع شود. وقتی مراد از عقد، عقد به معنای مصدری بود که حتی با قطع نظر از فسخ هم قابلیت بقاء ندارد، طبعا تعلق وجوب وفاء به این عقد حتی بعد از فسخ هم صحیح است.

معلوم شد که این جواب تمام نیست؛ چون مراد از عقد در موضوع آیه شریفه، عقد به معنای اسم مصدری است نه به معنای مصدری. آن چه موضوعیت برای لزوم وفاء و رعایت دارد، عقد، به معنای اسم مصدری است. عناوین وفاء و انهاء به امر محقق شده در عالم اعتبار تعلق می گیرد و آن چه در عالم اعتبار محقق می شود، عقد به معنای اسم مصدری است لذا اشکال عود می کند. پس جواب ششم مبتلی است به مناقشه ای که در جواب اول و دوم وجود داشت.

1. کتاب المکاسب ج5 ص17 [↑](#footnote-ref-1)
2. ص 18 [↑](#footnote-ref-2)
3. مصباح الفقاهه ج6 ص25 و26 [↑](#footnote-ref-3)
4. کتاب البیع ج4 ص28 و 29 [↑](#footnote-ref-4)
5. کتاب البیع ج‌4، ص: 30‌ [↑](#footnote-ref-5)
6. مصباح ج6 ص27 و 28 [↑](#footnote-ref-6)
7. ج4 ص 24 [↑](#footnote-ref-7)
8. کتاب المکاسب ج5 ص18 [↑](#footnote-ref-8)
9. فقه الامامیه، قسم الخیارات ص13 و14 [↑](#footnote-ref-9)
10. حاشية كتاب المكاسب (للهمداني)، ص: 454 [↑](#footnote-ref-10)
11. حاشیه المکاسب (میرزای شیرازی) ج2 ص71 و 72 [↑](#footnote-ref-11)
12. حاشیه المکاسب (میرزای شیرازی) ج2 ص71 و 72 [↑](#footnote-ref-12)
13. حاشیه المکاسب ج4 ص31 [↑](#footnote-ref-13)
14. المکاسب و البیع ج1 ص182 [↑](#footnote-ref-14)
15. منیه الطالب ج1 ص64 [↑](#footnote-ref-15)